

## امیر المومنین عمر فاروق رضی الله عنه

### دومین جانشین پیامبر صلی الله علیه وسلم

#### نقش انتخاب عمر رضی الله عنهبه خلافت در مقطع حساسی از تاریخ اسلام

ابوبکر رضی الله عنه در روزهای آخر عمر خود با همه پرسى و مراجعه با آرای عمومی عمر رضی الله عنه را برای جانشینی خود انتخاب کرد. ابوبکر اگرچه به لیاقت شایستگی عمر رضی الله عنه اطمینان داشت و او را بخوبی می شناخت با این وجود او را به مقام خلافت انتصاب نکرد بلکه بخاطر احترام به افکار عمومی به آرای مردم مراجعه نمود و پس از اینکه از بزرگان مهاجر و انصار نظر خواهی کرد به جانشینی سیدنا عمر وصیت کرد و متن وصیت نامه را در ملاء عام برای مردم خواند و به مسجد رفت و خطاب به مردم چنین گفت: من کسی را از میان بستگان و خویشان خود برای بدست گرفتن زمام رهبری شما انتخاب نکرده ام بلکه منتخب من عمر است مردم یکصدا جواب دادند: «سمعنا و اطعنا» - شنیدیم و اطاعت کردیم - و در کتاب اخبار عمر ص 61 آمده است که حضرت علی مرتضی فرمود: «ما جز به عمر به کسی دیگر راضی نیستیم».<sup>[1]</sup>

نویسنده و حقوقدان معروف شیعه سید امیر علی در کتاب «روح الاسلام» می نویسد ابوبکر قبل از فوت عمر را به جانشینی انتخاب کرد و این مطلب به وسیله عامه مردم از جمله اهل بیت محمد صلی الله علیه وسلم پذیرفته شد.<sup>[2]</sup>

ابوبکر رضی الله عنه بخوبی می دانست که فاروق اعظم رضی الله عنه مردی قوی، قاطع و صبور است که توانایی گرداندن چرخ عظیم خلافت و تاب و تحمل مشقات آن را دارد و می تواند در حساس ترین برهه از تاریخ، دین جدید و ملت نوپا را در سپیده دم فتوحات بزرگ رهبری کند.

در آن وقت دو ابر قدرت بزرگ تاریخ -امپراطوری روم و امپراطوری ساسانی- در آستانه سر تسلیم فرود آوردن، در برابر حکومت اسلامی بودند، و ثروت و خزاین آنها و اسباب رفاه و جامعه متکبر آنها در شرف انتقال به ملتی بود که از قرن‌ها با زندگی صحرائی و چادر نشینی عادت کرده بودند و با زندگی شهری و تمدن مدرن آن زمان آشنایی نداشتند تا جایی که وقتی در عراق برای اولین بار کافور را دیدند فکر کردند نمک است و چه بسا که بعضیها آن را در خمیر آرد نریخته باشند!<sup>[3]</sup>

و از سوی دیگر این امت فاتح با مشکلی دیگر مواجه بود و آن اینکه چگونه می تواند هم زندگی نمونه دینی و سلحشوری عربی و حفظ ارزشهای اسلامی و سنتهای پیامبر صلی الله علیه وسلم را داشته باشد و هم شهرهای پهناور فتح شده و رهبری ملت‌های متمدن را که فرهنگ و تمدنی متفاوت و پیشرفته داشتند را اداره کند.

با در نظر گرفتن همه‌ی این شرایط به این نتیجه می رسیم که انتخاب عمر رضی الله عنه انتخابی بموقع و موفق و الهام شده از جانب الله بوده است و بدینوسیله خداوند این دین را مورد لطف خود قرار داده و خواسته است آن را بر تمام ادیان غالب گردانیده و بر جهان پهناور و جامعه بیمار و قدرتهایی که زمام بشریت را بدست گرفته و آزادی آنها را سلب کرده بود، پیروز بگرداند.

سیدنا عمر رضی الله عنه یگانه هم‌اورد شایسته و امین توانایی بود که در تحقق بخشیدن اهداف اسلام و آرمانهای پیامبر و جانشین وی بی همتا بود.

حضرت عمر رضی الله عنه محبوبیت خاصی در قلوب مسلمین داشت و در عین حال از چنان ابهتی برخوردار بود که جلو هرگونه خودسری را می گرفت که بهترین نمونه آن برکنار نمودن خالد بن ولید رضی الله عنه از سمت فرماندهی سپاه اسلام بود. آری همان خالد که رسول الله صلی الله علیه وسلم او را شمشیر خدا لقب داده بود. خالد بر اثر فتوحات و پیروزیهای پی در پی زبانزد خاص و عام بود. حضور او در جنگ‌ها نشانه‌ی پیروزی محسوب می شد. بنابراین وجودش را هاله ای از حس سرافرازی فرا گرفته بود. ماجرای عزل او روزی صورت گرفت که

مسلمین بیش از هر روز دیگر به او نیاز داشتند. حکم عزل وی درست هنگامی به او ابلاغ شد که سپاه اسلام در برابر رومیها در روز جنگ یرموک صف کشیده بود. حضرت عمر رضی الله عنه این سرباز با نفوذ و متهور را برکنار نمود و بجایش ابوعبیده را به فرماندهی لشکر اسلام برگزید. خالد که فرماندهی بی نظیر بود و برق شمشیرش عراق و سوریه را به اسلام پیوند داده بود بدون هیچگونه واکنشی در برابر این فرمان خاضعانه گفت: «سمعنا و طاعتا لامیر المومنین»؛ فرمان امیر المومنین را از دل و جان پذیرا هستیم.<sup>[4]</sup>

و هنگامی که یکی از سربازان به وقوع فتنه و مصیبت بر اثر این تغییر اشاره کرد؛ خالد در پاسخ گفت: «تا زمانی که عمر زنده است از فتنه و آشوب نشان و اثری نخواهد بود»<sup>[5]</sup>

این حادثه از سویی عشق خالد به حقیقت و تسلیم او در برابر فرمان خلیفه محبوب را نشان می دهد که نظیری در تاریخ فرماندهی نظامی ندارد و از سویی دیگر قدرت و شکوه خلافت سیدنا عمر رضی الله عنه و تسلط او بر اوضاع را به نمایش می گذارد.

همچنین ماجرای محمد فرزند عمرو بن عاص فاتح و استاندار مصر قابل اهمیت است. در مدتی که عمرو بن عاص استاندار مصر بود یکبار مسابقه اسب دوانی برگزار شد. در این مسابقه اسب محمد در دست یکی از سوارکاران بود در جریان مسابقه یکی از اسبها که شباهت زیادی به اسب محمد داشت از بقیه اسبها سبقت گرفت محمد که در جمع تماشاچیان قرار داشت فکر کرد که اسب اوست، لذا گفت: به پروردگار کعبه سوگند که اسب من جلو افتاد. اما صاحب اصلی آن اسب که مردی مصری بود، فریاد زد بخدای کعبه سوگند که اسب من برنده شده است؛ محمد بن عمر از خشم تازیانه ای به آن مرد زد و گفت: بگیر، من اشراف زاده هستم. آن مرد به حضرت عمر شکایت برد وی عمرو بن عاص و فرزندش را به مدینه احضار کرد و پس از محاکمه به مرد مصری گفت: این تازیانه را بگیر و اشراف زاده را بزن! و سپس به عمرو گفت: ای عمرو! از کی مردم را برده قرار دادی؛ حال آنکه از مادر آزاد متولد شده اند؟<sup>[6]</sup>

## سیدنا عمر رضی الله عنه و حفظ زندگی ساده سلحشوری فاتحان عرب

امت اسلامی عرب دشوارترین مراحل زندگانی خود را پشت سر می گذاشت، و مسلمین رفته رفته از صحرای خشک عربستان و زندگی چادر نشینی و چوپانی و گوشت شتر خوردن خارج شده و در دنیای جدید و تمدن پیشرفته ایران و روم قدم می گذاشتند. عربها بدن تجربه قبلی با چنین زندگی نوینی مواجه شدند و طبیعی بود که در برابر آن، تا حدی سر تسلیم فرود آوردند و تحت تاثیر آن قرار گیرند و رفاه طلبی و بهره گیری از دنیا را، از آنان بیاموزند.

اما سیدنا عمر برای مسلمین در سادگی و بی تکلفی و بی رغبتی در مظاهر دنیا، بهترین نمونه و الگو بود. او با تیزبینی، هرگونه تغییر در زندگی آنان را، در حالی که معرض سیل خروشان فتوحات و غنائیم قرار گرفته بودند، زیر نظر داشت و دقیقا مورد محاسبه قرار می داد.

در کتاب «البدایه و النهایه» پیرامون سفر تاریخی عمر به بیت المقدس آمده است: «به فرماندهان سایر بلاد اطلاع داده شد که خلیفه را در «جابه» ملاقات کنند، وقتی به حضور خلیفه رسیدند، جامه های ابریشمی پر زرق و برق به تن داشتند این منظره به شدت عمر رضی الله عنه را دگرگون ساخت و خواست که آنان را تنبیه کند اما آنان عذر آورده و گفتند: همراه جامه های ابریشمی بالاپوشهای زرهی بر تن دارند و برای حفظ روح نظامی و سلحشوری به آن نیاز دارند، و لباس تنها برای تجمل نیست بلکه لباس رزم نیست هست و گفتند: آنان فرزندان عمر و تربیت شده مکتب پیغمبرند. با شنیدن این سخنان عمر آرام گرفت و سکوت کرد.<sup>[71]</sup>

طارق بن شهاب می گوید: حضرت عمر رضی الله عنه در سفر شام خواست از نهر آبی عبور کند از مرکب پایین آمد و بدون تکلف کفشهای خود را بیرون آورد و بدست گرفت و مهار شتر را گرفت و از آب عبور کرد. ابو عبیدهرضی الله عنه به او گفت: ای امیر مومنان شما امروز از نظر مردم این منطقه مرتکب کار شگفت انگیزی شدید حضرت عمر دست بر سینه او زد و گفت: «کاش کسی دیگر این حرف را می گفت ای ابو عبیده نه تو! شما اعراب کمترین و حقیرترین

اقوام بودید خداوند بوسیله اسلام شما را عزت بخشید و هرگاه جز اسلام به وسیله ای دیگر عزت کنید دلیل خواهید شد.<sup>[8]</sup>

سیدنا عمر رضی الله عنه به بعضی از کارگزاران عرب خود که در شهرهای عجمی ها بودند، نوشت: «از تن پروری و تقلید از طرز پوشاک عجم اجتناب کنید، خود را با آفتاب سوزان عادت دهید، سخت کوش و مقاوم باشید، با لباس درشت و ساده عادی باشید، تیر اندازی و اسب دوانی و سلحشوری را لازم بگیرید.<sup>[9]</sup>

نیز این گفته - که بیانگر عزم آهنین و نظارت اخلاقی وی است - از وی منقول است: «همانا غنچه اسلام شکفته شد و قریش مال خدا را امداد و کمک حساب می کنند و از ادای فرایض آن غفلت می ورزند، آگاه باشید تا عمر زنده است، چنین چیزی ممکن نیست، من گردن و کمر مردم قریش را می گیرم و مانع افتادن آنها در آتش می شوم.

نمونه دیگری از سیاستهای حکیمانه و بینش عملی و مردم شناسی او این بود که بزرگان صحابه را در مدینه نگه داشت و از پراکنده شدن آنان جلوگیری کرد و به آنان گفت: «خطرناکترین ضربه بر این امت پراکنده شدن شما در بلاد دیگر است» او معتقد بود، اگر در این باره تساهل شود در کشورهای فتح شده فتنه و آشوب بپا خواهد شد و مردم گرد شخصیتهای متفاوت جمع شده و سپس در باره آنان شک و شبهاتی ایجاد می شود و در نتیجه گروهها و احزاب گوناگونی تشکیل می شود و این موجب هرج و مرج و بی نظمی و چند رهبری می شود. حقوقدان و نویسنده معروف شیعه سید امیر علی - یکی از تواناترین نویسندگان مسلمان به زبان انگلیسی - در وصف عمر رضی الله عنه بحق گفته است: «حکومت کوتاه ابوبکر بیش از آن درگیر آرام کردن قبایل بیابان نشین بود تا بتواند فرصتی برای تدوین آیین نامه منظمی جهت ایالات مختلف اسلامی و فتح شده، داشته باشد. اما در عهد زمامداری عمر رضی الله عنه که مردی واقعا بزرگ بود، بی وقفه رفاه ملتهای تابع که مشخص کننده حکومتهای مسلمین صدر اسلام بود آغاز شد.<sup>[10]</sup>

وی در کتاب دیگرش می نویسد: نشستن عمر به خلافت، منافع بیشماری برای اسلام داشته است. او پایه‌ی اخلاقش بر اصول محکم و غیر قابل تزلزلی قرار داشته و در عدل و داد شدید و سخت و فعالیت و پشت کارش خستگی ناپذیر و بالاخره ساختمان روحی وی قوی و محکم بوده است.<sup>[11]</sup>

سپس می افزاید: «او شدید و سخت، ولی ناشر عدل و داد بود. دوران‌دیش، به روحیات مردم کاملاً آشنا و بویژه برای ریاست و پیشوایی اعراب وحشی و خونخوار بسیار مناسب و شایسته بوده است. این مرد زمام امور را سخت و محکم بدست گرفته و در آن موقع که یک مشت اعراب صحرا نورد و مردم نیمه وحشی مواجه با تجمّل و تفنّن و هوس رانیهای اهالی بلاد و شهرها شده بودند از اشاعه‌ی فساد اخلاقی و نشر ملامهی و مناهی در میان آنها شدیداً جلوگیری نمود. همیشه خود را در دسترس حتی پست‌ترین رعایای خود بدون هیچ نگهبان و پاسبانی از منزل بیرون می رفت و اطراف و جوانب شهر را می گشت. این بود وضع بزرگترین و مقتدرترین زمانی که گفتیم.»<sup>[12]</sup>

سر ویلیام میور (sir wiliam muir) می نویسد: عمر رضی الله عنه بعد از رسول الله صلی الله علیه وسلم بزرگترین فرد در مملکت اسلامی بشمار می آید او بوسیله ذکاوت و استقامت خود توانست در مدت این ده سال مناطق شام، مصر و فارس را در برابر قدرت اسلام خاضع گرداند، که از آن زمان تاکنون جزو قلمرو اسلام هستند. به رغم اینکه فرمانروای مقتدر مملکت پهناوری بود، هرگز فراست، متانت و اجرای عدالت در امور کلی و جزئی را از دست نداد او دوست نداشت خود را با لقبهای بزرگ ملقب کند، غیر از لقب ساده و عادی که «رئیس عرب»<sup>[13]</sup> بود. مردم از ولایات دور دست برای ملاقات خلیفه و امیر مومنان می آمدند و از او سراغ می گرفتند و از اهل مسجد سؤال می کردند حال آنکه امیر مومنان در مسجد با لباسهای ساده در میان مردم نشست بود.<sup>[14]</sup>

دانشمند معاصر شیعه پرفسور مهرین می نویسد: «عمر شهنشاهی بود که بجای تخت مرصع و جواهر آگین، بر روی خاک می نشست و عوض لباس فاخر که از شرق و غرب به بیت المال

سرازیر بود به جامه‌ی وصله دار که پوشاک مفلس ترین رعیت او بود بدنش را مستور می نمود و به جای تاج زرین و پر از جواهر پر بها که از ایران و رم می آوردند عمامه ای خشن، به رعب و جلالش می افزود. با ادنی رعیت به درجه مساوی می نشست و یک بنده حبشی را برادر مسلم خود می دانست، شهنشاه بود ولی رنج رعیت را داشت و شبها در کوچه های مدینه می گشت که ضعیفی را حمایت کند و بیوه زنی را سرپرستی و یاری نماید. می خواست که رعیتش بجای اینکه در مقابل او سر فرود آورند به آیین اسلام زندگی کنند، مربی ایتام و غمخوار بیچارگان و مروج عدل و فاتحان روم و ایران بود.<sup>[15]</sup>

### **گسترش قلمرو اسلام در زمان عمر رضی الله عنه**

برای نویسنده - هر چند به اختصار و اجمال - ممکن نیست تحلیلی در مورد فتوحات بزرگ عهد عمر رضی الله عنه در عمق خاک دو امپراطور بزرگ که جهان متمدن آن روز را بین خود تقسیم نموده و اداره‌ی سیاسی و زندگی مدنی و جهت دادن افکار عمومی را در انحصار خود در آورده بودند، داشته باشد. در این مختصر نمی توان به حدود دولت اسلامی - یا به تعبیر صحیح تر خلافت راشد - اشاره کرد و به بیان گشودن کشورهای جدید که فاتحان قبلی موفق به فتح آن نشده بودند و تاسیس شهرهای جدید پرداخت، زیرا محل تفصیل این وقایع کتابهای تاریخ عمومی اسلام و کتبی است که پیرامون سیره عمر رضی الله عنه فاروق و خلفای راشدین نوشته شده است.<sup>[16]</sup>

### **همکاری و تعاون علی با عمر رضی الله عنهما**

در اینجا گوشه ای از همکاری علی رضی الله عنه با عمر رضی الله عنه را یاد آور می شویم و به بیان رابطه و دوستی مخلصانه و صمیمیت زایدالوصف آنها با یکدیگر و همکاری در کارهای خیر و پیش برد اهداف خلافت و خیر خواهی آنها می پردازیم.

نافع عیثی می گوید: یکبار همراه عمر بن خطاب و عثمان و علی بن ابی طالب به محل نگهداری شتران زکات رفتیم، عثمان زیر سایه نشست و علی در کنار او ایستاد و آنچه را عمر رضی الله

عنه می گفت برای عثمان دیکته می کرد، اما عمر در آن روز زیر آفتاب سوزان ایستاده و از شتران زکات آمارگیری می کرد و رنگ و دندان و دندان و مشخصات یکایک آنها را پیدا می کرد و برای ثبت در دفتر بیت المال به علی می گفت، علی در حالی که از قدرت کار و اخلاص و امانت عمر رضی الله عنه به شگفت آمده بود به عثمان گفت: در کتاب خدا از قول دختران شعیب آمده است: «یا ابت استئجره ان خیر من استئجرت القوی الامین»<sup>[17]</sup> ای پدر او را استخدام کن چرا که بهترین کسی است که می توانی استخدام کنی کسی است که قوی و امین باشد.

سپس علی با دست خود بسوی عمر رضی الله عنه اشاره کرد و گفت این است مرد نیرومند و امین.<sup>[18]</sup>

علی مرتضی رضی الله عنه بهترین مشاور و خیرخواه صمیمی عمر رضی الله عنه و قاضی توانا و حکیمی برای مسایل پیچیده بود.<sup>[19]</sup> حتی از عمر رضی الله عنه نقل شده که گفت: «اگر علی نبود عمر به هلاکت می رسید»<sup>[20]</sup> نیز در تاریخ و ادبیات ضرب المثل معروفی است که می گویند: «قضیه و لا ابا حسن لها» مشکلی است که برای حل آن فردی چون ابوالحسن (علی) وجود ندارد. از پیامبر صلی الله علیه وسلم نقل شده که فرمودند: شایسته ترین فرد برای قضاوت علیرضی الله عنه است.»

چون عمر رضی الله عنه به سفر قدس رفت علی مرتضی را جانشین خود ساخت. و علیرضی الله عنه دخترش ام کلثوم بنت فاطمه رضی الله عنهما را به ازدواج عمر رضی الله عنه در آورد.<sup>[21]</sup> و این بزرگترین دلیل صمیمیت آنها و احرام عمر رضی الله عنه در نگاه حضرت علیرضی الله عنه می باشد.

دلیل روشن بر صمیمیت و خلوص علیرضی الله عنه برای عمر رضی الله عنه و مصالح اسلام و مسلمین

آشکارترین دلیل بر خلوص علی برای عمر و خیرخواهی صادقانه او برای اسلام و مسلمین، موضع او در جنگ نهاوند [22] و مشوره‌ی مخلصانه اوست. تفصیل داستان از قرار ذیل است:

در سال هجدهم و بنا بر قولی نوزدهم هجری واقعه نهاوند به وقوع پیوست انگیزه این واقعه آن بود که بعد از سقوط جلولا و فتح اهواز توسط مسلمین، ایرانیان با پادشاه (شکست خورده) خود یزدگرد که آن وقت در مرو بود مکاتبه کردند و او را تحریک نمودند. یزدگرد به فرماندهان مناطقی که میان خراسان و حلوان و باب و سند بودند در این خصوص نامه نوشت. لذا سپاهی مرکب از یکصد و پنجاه هزار مرد جنگی به سپهسالاری فیروزان در نهاوند گرد آمد، یزدگرد شور دفاع از وطن ساسانی و حس ناسیونالیستی آنها را بر انگیخت، پرچم درفش کاویانی که از نظر ایرانیان پیام آور فتح و پیروزی بود و آتش مقدس که آن را پرستش می کردند به همراه آنها بود. [23] یزدگرد مردان شاه پسر هرمز را فرمانده کل سپاه قرار داد و به نهاوند گسیل داشت. [24]

سعد بن ابی وقاص فرمانده لشکر اسلام نامه ای به حضرت عمر رضی الله عنه نوشت و جریان را به اطلاع وی رساند و پس از اینکه نزد وی آمد شفاهی هم توضیح داد و گفت که مردم کفه اجازه می خواهند که پیش از آنکه ایرانیان حمله را آغاز کنند با آنان بجنگند تا بدینوسیله در دل دشمن بیم و ترس بیفکنند.

حضرت عمر اصحاب را گرد آورد و با آنان در این مورد مشورت نمود و پیشنهاد کرد که خود شخصا به جبهه برود و این جنگ سرنوشت ساز را از نزدیک رهبری کند. طلحه بن عبیدالله برخاست و گفت: یا امیر المومنین رای رای شماست هرآنچه فرمان دهی اطاعت خواهیم کرد. سپس عثمان برخاست و گفت: به عقیده من به استانداران سوریه، یمن و بصره دستور بدهید تا در راس قوای تحت فرماندهی خود بسوی عراق حرکت کنند و خود نیز شخصا همراه با مردم مکه و مدینه حرکت کنید، در کوفه تمام نیروها به هم خواهند پیوست تا به فرماندهی شخص شما به سوی نهاوند رهسپار شوند. پس حضرت علی برخاست و با رای آن دو مخالفت کرد و گفت: صلاح نیست شما مدینه را ترک کنید، زیرا بقای شما سبب یکپارچگی و عدم حضور شما

موجب آشفتگی و تفرق خواهد بود. اعتقاد من این است که شما در مدینه بمانید و به اهل بصره و سایر لشکریان اسلام دستور دهید تا با یک سوم از نیروهای تحت فرماندهی خود به میدان نبرد حرکت کنند. سیدنا عمر مشوره صمیمانه سیدنا علی مرتضی را پذیرفت و نعمان بن مقرن مزنی را به فرماندهی کل منصوب کرد.<sup>[25]</sup> متن سخنان حضرت علی در کتاب نهج البلاغه<sup>[26]</sup> (مجموع سخنان و خطبه های حضرت علیرضی الله عنه) مشروحا آمده است در آنجا می خوانیم: عمر برای حرکت به طرف ایران جهت جنگ، با حضرت علی مشورت کرد او فرمود: پیروزی و شکست این دین به سبب زیادی یا کم بودن لشکر نیست، این دین خداست که آنرا (بر سایر ادیان) پیروز گردانیده و سربازان خدا هستند که خداوند آنها مهیا ساخته و کمک کرده است، تا آنکه اسلام رشد پیدا کرد و در خیلی از سرزمینها نفوذ نمود، خدا به ما وعدهی پیروزی داده و به وعده اش عمل می کند و لشکرش را یاری می نماید. مکان و موضع رهبر و ولی امر همانند نخ تسبیح است که دانه ها را به هم ربط می دهد و ضمیمه ی یکدیگر می نماید وقتی نخ پاره شد دانه ها پراکنده می شوند و هیچگاه در کنار یکدیگر متمرکز نخواهند شد، عرب در عین اینکه اکنون از نظر تعداد کم هستند اما بر اثر وجود اسلام زیاد و بر اثر اتحاد، غالب و بزرگوارند. پس تو قطب آسیا باش و آسیای جنگ را بوسیله عرب بچرخان و آنان را به آتش جنگ در آور و خودت بمان، زیرا اگر تو از این سرزمین (مدینه) بیرون روی این خطر وجود دارد که عربهای اطراف مملکت علیه تو قیام کنند و آنگاه کار به جایی می رسد که حفظ و حراست درون مرزها از رفتن به کارزار ایرانیان مهمتر می گردد.

دیگر آنکه اگر ایرانیان فردا ت را در میدان جنگ ببینند می گویند این رهبر عرب است اگر او را از بین ببرید آسوده خواهید شد و چنین حالتی برای تقویت حمله ی آنان و هدف قرار دادن ت بیشتر می گردد. اما آنچه گفتمی که ایرانیان به قصد حمله به مسلمانان کرده اند و از این بابت ناراحتی، باید در پاسخ آن بگویم خدای عزیز از حرکت آنها بیش از تو ناراحت است و چنین خدایی بیش از تو قدرت دارد که آنچه را دوست ندارد تغییر دهد، اما آنچه درباره تعداد ایرانیان گفتمی باید در باره آن یاد آور شوم که ما پیش از این نیز با کثرت سرباز نمی جنگیدیم بلکه ما با یاری و کمک خدا نبرد می کردیم.<sup>[27]</sup>

همچنین هنگامی که سیدنا عمر رضی الله عنه برای رفتن به جنگ رومیان، قبل از جنگ یرموک که بزرگترین معرکه های شام و تعیین کننده سرنوشت فتوحات آن سامان بود، با حضرت علی مشورت نمود رای حاکی از اخلاص و خیر خواهی ارایه داد آنگاه که ابوعبیده پیکی بسوی عمر فرستاد و او را مطلع ساخت که نیروهای رومیان دریا و خشکی را فرا گرفته و چون سیلی خروشان در حرکتند، حضرت عمر مهاجران و انصار را جمع کرد و نامه ابو عبیده را قرائت نمود آنان نتوانستند خود را کنترل کنند و گریه سردادند و از سیدنا عمر اجازه خواستند تا به جبهه شام بروند و به یاری برادران خود بشتابند، آتش شوق و حماسه مهاجران و انصار در حال فزونی بود که عبدالرحمن بن عوف پیشنهاد کرد که شخص امیر المومنین برای حمایت مجاهدان شام، فرماندهی سپاه را به عهده گیرد.

در این هنگام حضرت علیرضی الله عنه به مخالفت برخاست و گفت: «خدا عزت مسلمانان و پوشاندن عیبها را تعهد کرده است. خدایی که مسلمانان را در عین اینکه کم بودند و کسی از آنان حمایت نمی کرد پیروز گردانید، زنده است و هرگز نمی میرد، اگر تو خود به جنگ دشمن بروی و با آنان به نبرد بپردازی و شکست بخوری، پناهگاهی برای مسلمانان در نقاط دور دست باقی نخواهد ماند، بعد از تو مرجعی نخواهد بود که به او مراجعه کنند بنابر این مردمی جنگ دیده و دلیر برای نبرد آنان اعزام گردان و به همراهی او کسانی را روانه کن که طاقت سختی جنگ را داشته و اندرگو باشند، اگر خدا پیروزش گردانید همان خواست توست و اگر شکست خورد تو پناهگاه مردم و گرداننده کارهای مردم باش.»<sup>[28]</sup>

پر واضح است که اگر حضرت علیرضی الله عنه نسبت به حضرت عمر سوء نیتی می داشت یا قلبا از او ناراض بود و او را غاصب حق خود می دانست، همواره منتظر فرصتی برای اعاده حق خود می شد و برای از بین بردن غاصب حق خود از این فرصت طلایی استفاده می کرد و او را راهنمایی می کرد که شخصا به میدان نبرد برود و در آنجا کشته شود یا اینکه کسی را برای کشتن او ماموریت می داد تا هیچگونه مسئولیتی متوجه او نگردد و زمینه برای خلافت وی فراهم آید؛ اما میبینیم که چگونه با دلسوزی و صمیمیت فوق العاده در راستای خیر خواهی و عمر و سایر مسلمین می کوشید. همانا مشورت او از عمق جان برخاسته و حقا که چنین

پیشنهادی جز از قلبی پاک و بی غرض و از مرد بلند همت و آینده نگری صادر نمی شود، حقا که علی چنین بود و این عمل از آزاده ای چون او شگفت آور نیست، خداوند او را از سوی اسلام و مسلمین شایسته ترین پاداش ها را که به دوستان مخلص خود می دهد، عنایت فرماید.

ولی برعکس هنگامی که مسیحیان از سیدنا عمر خواستند تا شخصا به بیت المقدس رفته و قرارداد صلح را امضا کند و کلیدهای مسجدالاقصی را تحویل بگیرد و ابوعبیده به امیر مومنان نوشت که فتح قدس به تشریف آوری او موقوف است، او نیز کلیه اصحاب برجسته و صاحب نظر را جهت شورا در این قضیه دعوت کرد؛ عثمانرضی الله عنه اظهار داشت حال که وحشت و اضطراب بر مسیحیان سایه گسترده بهتر است به تقاضای آنان وقعی نهند تا بیشتر تحقیر شده و بدون قید و شرط سلاح بر زمین بگذارند؛ اما علی مصلحت دانست تا خلیفه‌ی مسلمین به قدس برود و چنین گفت: «این یک شرف و افتخار تاریخی است که در هر زمان برای همه کس پیش نمی آید و از طرف دیگر باعث افتخار مسلمین خواهد شد» عمر رضی الله عنه نظر او را تایید کرد و مقدمات سفر را به بیت المقدس فراهم نمود و در غیاب خود علی را به جانشینی خود منصوب و انجام کلیه وظایف مربوط به خلافت را به عهده‌ی وی گذاشت و خود در ماه رجب سال شانزدهم هجری، مدینه را به قصد شام ترک گفت.<sup>[29]</sup>

### سفر تاریخی عمر رضی الله عنه به بیت المقدس

شاید خوانندگان تصور نمایند که امیرالمومنین عمر بن خطاب که نامش پشت امپراطور روم و ایران را به لرزه در می آورد با چه شکوه و جلالی و طی چه تشریفاتی بسوی فلسطین حرکت کرده است و موقعیت نیز چنین چیزی را ایجاب می کرد تا ابهت خلیفه مسلمین در قلوب تثبیت شود ولی واقعیت این است که عمر مظهر اخلاق اسلامی و نابود کننده امتیازات فردی و قومی بود. حرکتش ساده و بی آرایش بود. از مرکبهای آذین بسته و مجلل خبری نبود و دسته های سواره نظام با لباس فاخر، ورودش را خبر می داد.

امیرالمومنین در حالی که بر شتر خاکستری رنگ سوار بود وارد شهر جابیه<sup>[30]</sup> شد.

پیشانی و جلو سرش زیر آفتاب می درخشید، نه تاجی بر سر داشت نه کلاه و نه عمامه ای، زین سواریش چادر پشمی بود که هر گاه سوار می شد زین مرکب و هر گاه پیاده می شد زیر انداز و بستر او بود، چمدان یا ساک دستی او پوستین یا پارچه ای بود که کناره هایش از لیف درخت خرما انباشته شده بود که هم چمدان مسافرتش بود و هم به هنگام استراحت متکا و بالشش به حساب می آمد، پیراهنی پنبه ای به تن داشت که بر اثر شتاب در راه پاره شده بود.<sup>[31]</sup>

امیر المومنین کار ترمیم و شستن پیراهن خود را به کشیش آن محل سپرد و پیراهنی به عاریه گرفت، کشیش که سخت تحت تاثیر عظمت روح و بزرگواری عمر قرار گرفته بود با دست خود پیراهنش را وصله زد و به همراه پیراهن تازه و فاخر کتانی دیگر به عنوان هدیه تقدیم خلیفه اسلام کرد.

سیدنا عمر رضی الله عنه پیراهن عاریت گرفته را پس داد و پیراهن خود را پوشید و از پذیرفتن پیراهن اضافی نیز به بهانه اینکه پیراهن خودش از جنس پنبه و برای حذف کردن عرق بهتر است، خودداری کرد. کشیش به وی گفت: تو پادشاه عرب هستی، سواری شتر در این سرزمین عیب است، اگر بر اسب یا قاطر سوار شوی و لباس فاخری بپوشی در چشم رومیان ابهت بیشتر خواهید یافت. امیر مومنان، از پذیرفتن این پیشنهاد خودداری کرد و گفت: «افتخاری که خداوند به من عطا کرده به برکت اسلام است نه به لباس فاخر و زر و زیور و من این افتخار را با هیچ چیزی معاوضه نخواهم کرد.»<sup>[32]</sup>

همچنین در دومین سفرش به شام که در سال هجدهم هجری صورت گرفت، به همین سادگی بود، این بار نیز حضرت علی را در مدینه بطور رسمی جانشین خود ساخت و زمام حکومت را به وی سپرد، در این سفر غلامش و گروهی از اصحاب وی را همراهی می کردند، وقتی به ایله<sup>[33]</sup> نزدیک شد، شترش را به غلام خود داد و خود بر مرکب وی سوار شد، وقتی مردم در مسیر حرکتش سراغ امیرالمومنین را می گرفتند، عمر می گفت او در جلو شماست (یعنی خود اوست) بدین ترتیب سیدنا عمر رضی الله عنه وارد شهر ایله شد.<sup>[34]</sup>

## اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم از دیدگاه عمر رضی الله عنه

حضرت عمر به رغم هیبت و قدرت و اجرای عدالت بین مردم و به غم اشتغال دایم به امور خلافت، شدیداً اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم را مورد اکرام قرار می داد و آنان را بر فرزندان خویش ترجیح می داد که در این جا به چند نمونه اشاره می شود:

حسین بن علی می گوید: روزی عمر به من گفت: فرزندم چه خوب بود همواره نزد ما می آمدی و با هم می بودیم؛ من نیز روزی نزد او رفتم اما او با معاویه به تنهایی مشغول صحبت بود و دیدم فرزند عمر بیرون در مانده و اجازه ورود به او داده نمی شود، لذا من از همانجا برگشتم.

بعد از آن وقتی عمر رضی الله عنه مرا دید گفت: فرزندم چرا نیامدی، گفتم من آمدم ولی شما با معاویه مشغول سخن بودی و فرزندت را دیدم که برگشت من نیز برگشتم، آنگاه عمر گفت: تو از عبدالله فرزند عمر به ورود سزاوارتری، زیرا ایمانی که در قلب ما ریشه دوانده بر اثر لطف خدا و برکت شما (اهل بیت) بوده است. [35]

ابن سعد از جعفر صادق فرزند محمد باقر از پدرش علی بن حسین نقل می کند که وی گفت: پوشاک و لباسهایی از یمن نزد عمر رضی الله عنه آوردند، وی آنها را میان مردم تقسیم نمود، مردم لباسهای جدید را پوشیده به مسجد آمدند، عمر رضی الله عنه بین منبر و قبر رسول الله صلی الله علیه وسلم نشسته بود، مردم می آمدند و سلام می گفتند و برای او دعای خیر می کردند. در این هنگام حسن و حسین از خانه مادرشان فاطمه رضی الله عنها بیرون آمدند و از کنار جمعیت رد شدند، در حالی که لباس جدیدی به تن نداشتند. عمر با دیدن آنها افسرده و غمگین شد، پرسیدن علت ناراحتی چیست؟ من از بابت این دو پسر ناراحت هستم که به اندازه قد آنها پوشاکی وجود نداشت، سپس نامه ای به کارگزاران خود در یمن نوشت تا هرچه سریعتر دو دست لباس برای حسن و حسین بفرستند. چون لباس رسید آنها را به آنان پوشاند، آنگاه مطمئن و مسرور گشت. [36]

ابن جعفر می گوید: چون دروازه فتوحات به روی مسلمین گشوده شد عمر رضی الله عنه تصمیم گرفت که برای تمام شهروندان مستمری مقرر کند، بدین منظور عده ای از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم را برای مشورت فرا خواند، عبدالرحمن بن عوف گفت: اول از خودت آغاز کن، فرمود: هرگز، بخدا سوگند خویشان رسول الله را بر همه مقدم قرار می دهم، سپس سهم سایر بنی هاشم را معین می کنم که قبیله رسول خدایند، و نخست سهم عباس، سپس علی را مقرر نمود. سپس شهریه پنج قبیله را تنظیم نمود که آخرین قبیله بنی عدی بن کعب (قبیله خود او) بود. روش تنظیم بدین گونه بود که نخست از بنی هاشم نام کسانی را ثبت می کرد که در جنگ بدر شرکت داشتند سپس بدریان بنی امیه سپس به ترتیب قرابت. و برای حضرت حسن و حسین سهمی جداگانه مقرر گردانید. [37]

در طبقات ابن سعد آمده (و حافظ ابن عساکر نیز در تاریخ خود روایت کرده) که وقتی عمر بن خطاب رضی الله عنه لیست مستمری بگیران را تهیه می کرد، برای حسن و حسین گرچه از اصحاب بدر نبودند ولی بعلت قرابتشان با رسول الله صلی الله علیه وسلم سهمی معادل سهم پدرشان که از اهل بدر بود، مقرر نمود و به هر یک پنج هزار درهم می داد. [38]

علامه شبلی نعمانی در کتاب «الفاروق» تحت عنوان «پاسداشت خاطر خویشان رسول الله صلی الله علیه وسلم می نویسد:

فاروق اعظم امور مهم را بدون مشورت حضرت علی انجام نمی داد و مشاوره‌ی جناب امیر نیز مبنی بر نهایت اخلاص و خیر خواهی بود، چون فاروق اعظم به بیت المقدس سفر کرد، امور خلافت را به جناب امیر تفویض نمود. [39] رابطه دوستی و اتحاد بین آن دو به حدی مستحکم بود که حضرت علی دخترش ام کلثوم را که از بطن فاطمه زهرا رضی الله عنها بود به حباله‌ی نکاح فاروق رضی الله عنه در آورد. [40] و یکی از فرزندان خود را به نام عمر نام گذاری کرد همانگونه که یکی را به نام ابوبکر و دیگری را بنام عثمان نامید. [41] پر واضح که انسان فرزند خود را به نامهای محبوب و پسندیده و با نامهای کسانی که آنها را الگو و نمونه می دانند نامگذاری می کند. [42]

پایه گذاری تقویم اسلامی از هجرت رسول الله صلی الله علیه وسلم

از جمله یادگارهای همیشگی و اقدامات پسندیده حضرت عمر رضی الله عنه که تا بقای تاریخ و امت اسلامی پایدار خواهد ماند تنظیم و تعیین مبدا تاریخ اسلامی است. مردم عرب تا قبل از اسلام و صدور اسلام تاریخ معینی نداشتند تا برای تدوین حوادث، تاریخی قید کنند. در زمان حضرت عمر برای ضبط حوادث و مراسلات و غیره در مورد تعیین تاریخ نظرات متفاوتی وجود داشت. حضرت عمر اهل شورا را جمع کرد و از آنان نظر خواهی نمود. عده ای گفتند شیوه اهل فارس را عمل کنید که تولد یا تاج گذاری شاه را مبدا تاریخ قرار می دهند. عده ای به تقلید از رومیان رای دادند. برخی گفتند روز تولد رسول الله صلی الله علیه وسلم و عده ای دیگر گفتند سالروز بعثت آن حضرت مبدا تاریخ قرار گیرد. حضرت عمر رضی الله عنه تمام آرا را با ذکر دلیل رد نمود، آنگاه حضرت علی پیشنهاد کرد که سال هجرت رسول خدا از مکه به سوی مدینه مبدا تاریخ اسلامی قرار گیرد. حضرت عمر رای او را مورد تایید قرار داد و به اتفاق آرای اصحاب تصویب گردید.

بدین ترتیب تقویم تاریخ اسلامی با حادثه ای آغاز می شود که معنی و مفهوم خود را دارد و رسالت خاص خود را ایفا می کند. تاریخ اسلام مانند سایر ادیان مربوط به هیچ شخصیتی نیست، حتی به شخصیت پیامبر اسلام که برجسته ترین شخص بشریت و محبوبترین آن نزد خدا و مسلمین است. همچنین متعلق به فتوحات و کشور گشاییها و جنگها نیست. ارتباط آن با هجرت بر اساس اندیشه ای عمیق و فلسفه ای بزرگ استوار است. زیرا بدینوسیله مهر یک دعوت و یک پیغام بر پیشانی این تقویم نقش بسته و هر فرد مسلمان و غیر مسلمان که در مورد راز این تعیین بیندیشد، در می یابد که نقطه شروع عظمت و شکوفایی همانا عقیده و ایمان است و در این دو از تمام اشیای محبوب و از اهل و وطن عزیزتر و محبوبترند. و نیز در آن جنبه‌ی مژده و نیک فالی هم وجود دارد و آن اینکه سرآغاز و سرفصل عهد جدیدی در تاریخ بشری و مسیر انسانی می باشد و از سوی دیگر این پیام را می رساند که چنگ زدن به عقیده و اصول اعتقادی و شهادت و از خود گذشتگی رمز پیروزی است و جنبه‌ی عقیدتی همیشه بر جنبه عرفی و طبعی مقدم بوده و ترجیح دارد.<sup>[43]</sup>

## شهادت سیدنا عمر فاروق رضی الله عنه

حضرت فاروق اعظم رضی الله عنه به هیچ فرد ذمی بالغ اجازه ورود به مدینه نمی داد، تا اینکه یک بار مغیره بن شعبه که استاندار کوفه بود در مورد غلامی صنعتگر بنام فیروز که معروف به ابولؤلؤ بود، از وی اجازه ورود به مدینه خواست. فیروز برده ای مجوسی و ایرانی بود و بعضی گفته اند نصرانی بوده و اصلیت او از «نهاموند» بوده است. رومیان او را اسیر کرده و از طریق آنان بدست مسلمین رسیده بود. هنگامی که در سال بیست و یکم هجری اسرای نهاموند به مدینه آورده شدند، ابولؤلؤ با هرکودکی که برخورد می کرد، دست بر سر او می کشید و در حال گریه می گفت: عمر جگرم را آب کرد.

مغیره، ابولؤلؤ را - که هم نجار و هم نقاش و هم آهنگر بود- برای کار آزاد گذاشته هر روز از او چهار درهم می گرفت، به حضور خلیفه آمد و از صاحب خود مغیره شکایت کرد که روزی چهار درهم بر ذمه اش گذاشته که سنگین است، از سیدنا عمر خواست که مغیره را تحت فشار قرار دهد تا نسبت به تقییل آن اقدام کند. سیدنا عمر از کسب و کارش پرسید، جواب داد من کارهای نجاری، نقاشی و آهنگری دارم، وی جواب داد چهار درهم در برابر این حرفه های پر درآمد زیاد نیست، از خدا بترس و با آقای خود با نکویی رفتار کن. در ضمن سیدنا عمر تصمیم داشت که مغیره را نیز در حق او سفارش کند. ولی جواب ایشان به مذاق ابولؤلؤ خوش نیامد و با قلبی پر از کینه و خشم آن جا را ترک گفت. خنجری دو لبه ساخت و با زهر آلوده کرد، سپس نزد هرمزان یکی از سرداران قدیم ایرانی رفت و به او گفت، به نظرت این خنجر چطور است؟ هرمزان گفت: هر کس را با آن بزنی خواهد مرد، بدین ترتیب توطئه ای ننگین توسط زرتشتیان ایرانی آن زمان در حال شکل گیری بود که بر اساس خشم و کینه ی ملی و قومی و انتقام جویی شخصی، طرح ریزی شده بود.

عبدالحرمن بن ابو بکر رضی الله عنه رزو شهادت سیدنا عمر گفت: دیشب، هرمزان و ابولؤلؤ و جفینه را دیدم که به گوشه ای با هم بسیار سری و خصوصی گفتگو می کردند، به محض اینکه مرا دیدند با سرعت از یکدیگر جدا شدند و همچنین خنجری که بوسیله آن سیدنا عمر به

شهادت رسیده از دست یکی از آنها به زمین افتاد. به همین دلیل بسیاری از محققان می گویند قتل عمر بر اساس برنامه ای از پیش طرح شده و سازش قبلی صورت گرفته که مجوسیان ایرانی و یهودیان با هم شریک بودند، و اینگونه حوادث از ملتهای مغلوب که کشورشان فتح شده و آزادی و سلطه‌ی خود را که در راه اغراض شخصی و نژادی بکار می گرفتند، از دست داده اند، تازگی ندارد و جای شگفتی نیست.

داستان شهادت سیدنا عمر رضی الله عنه از این قرار بود که در روز حادثه طبق معمول مسلمانان در صفوف منظم نماز قرار گرفتند حضرت عمر جلو رفت تا بعنوان امام، اقامه‌ی نماز کند، لحظه ای پس از آنکه تکبیر گفت، فیروز از پشت سر شش ضربه‌ی پی در پی بر او وارد کرد و پا به فرار گذاشت و از چپ و راست، مسلمانان صف اول را با خنجر دو لبه‌ی خود مجروح می ساخت، بدینوسیله توانست سیزده نفر را مجروح کند. در این هنگام عبدالرحمن بن عوفرضی الله عنه برنس<sup>[44]</sup> ضخیم و سنگین خود را بر سر آن مجوسی انداخت. وقتی دستگیر شد بلافاصله دست به خودکشی زد. عمر رضی الله عنه بر کف مسجد افتاد در حالی که این آیه قرآن بر زبانش بود که: «و کان امرالله قدرا مقدورا»؛ کار خدا همواره حساب شده و روی برنامه دقیقی است.<sup>[45]</sup>

سیدنا عمر رضی الله عنه پرسید قاتلم چه کسی است؟ جواب دادند: فیروز! فرمود: خدا را شکر که قاتل من فردی است که در حضور خدا، حتی با یک سجده که برای خدا انجام داده باشد، نمی تواند با من طرح دعوا نماید، یقین می دانستم هیچ فرد عرب و مسلمانی سوء قصدی نسبت به من نداشته است.<sup>[46]</sup>

سپس به پسرش عبدالله گفت: سلام مرا به ام المومنین عایشه رضی الله عنها برسان و بگو عمر کسب اجازه می کند تا در کنار دو یارش (پیامبر و ابوبکر) دفن گردد، هنگام اجازه خواستن کلمه «امیر المومنین» را بکار نبر، زیرا من از امروز به بعد امیر مومنان نیستم. عبدالله وقتی به حضور عایشه رسید متوجه شد که ایشان نشسته و گریه می کنند، عبدالله سلام و پیغام عمر را ابلاغ کرد، عایشه گفت: من در نظر داشتم این محل را برای خود نگهدارم ولی عمر را بر خود

ترجیح می‌دهم. عبدالله بسوی پدر بازگشت، عمر مشتاقانه پرسید چه خبر آوردی؟ عبدالله عرض کرد خبری که شما را بسیار خوشنود می‌گرداند، عمر گفت: الحمدلله این بزرگترین آرزوی من بود، سپس به عبدالله توصیه کرد که بعد از وفات مرا در تابوتی بگذارید و بر در خانه‌ی ام‌المومنین بایستید و مجدداً از او اجازه بخواهید و بگویید عمر اجازه می‌خواهد اگر اجازه دادند مرا در کنار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم و ابوبکر به خاک بسپارید و الا به گورستان عمومی مسلمین برگردانید، زیرا می‌ترسم اجازه او بخاطر رعایت مقام و موقعیت من بوده است. وقتی جنازه وی را برای دفن بدوش کشیدند مسلمین چنان دچار اندوه شدند که گویا هرگز قبلاً به چنان مصیبتی گرفتار نشده‌اند، چون به در خانه رسیدند در آنجا توقف نموده و اجازه خواستند. ام‌المومنین فرمود: ادخل بسلام (به سلامتی وارد شو) و بدین ترتیب در محلی که خداوند می‌خواست در کنار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم و ابوبکررضی‌الله‌عنه‌دفع‌گرددید.<sup>[47]</sup>

نویسنده‌ی شیعه دکتر سید امیر علی در کتاب معروفش «تاریخ عرب و اسلام» در این مورد می‌نویسد: «کانت وفاة عمر خسارة فادحة و حادثة كبرى للاسلام»<sup>[48]</sup>؛ وفات عمر صدمه و فاجعه بزرگی برای اسلام بود.

انیز در کتاب دیگرش «روح اسلام» می‌نویسد: عمر بعد از اسلام آوردن یکی از سنگرهای ایمان شد.<sup>[49]</sup> و مرگ این مرد بزرگ به دست یک قاتل، بدون شک فقدانی برای حکومت (اسلامی) بود.<sup>[50]</sup>

دومین جانشین رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم در بیست و ششم ذی‌الحجه سال 23 هجری در عمر شصت و سه سالگی ضربت خورد و سه روز بعد از سوء قصد درگذشت و در روز شنبه اول محرم پیکر پاکش به خاک سپرده شد. دوره خلافت پر بارش ده سال و شش ماه و چهار روز بود.

## تأثیر و اندوه علیرضی الله عنه از شهادت عمر رضی الله عنه

ابو جحیفه می گوید: من شاهد بودم که حضرت علیرضی الله عنه بعد از وفات عمر رضی الله عنه تشریف آورد و چادر را از چهره اش برداشت و گفت: «رحمت خدا بر تو باد ای ابوحفص، بخدا سوگند، اینک بعد از رسول خداصلی الله علیه وسلم غیر از تو ای عمر کسی باقی نمانده که من از خدا بخواهم نامه اعمالم مثل نامه اعمال او باشد».<sup>[51]</sup>

سیدنا علیرضی الله عنه هنگام وفات عمر رضی الله عنه می گریست، پرسیدن به چه جهت این همه گریه می کنید؟ جواب دادند: «بخاطر مرگ عمر گریه می کنم، همانا موت او شکاف و خلایی در اسلام ایجاد نمود که تا ابد پر نخواهد شد».<sup>[52]</sup>

انیز حضرت علیرضی الله عنه در نهج البلاغه در وصف سیدنا عمر رضی الله عنه می فرماید: «چه شخص عجیبی بود، کجی‌ها را راست و بیماریهای اجتماعی را مداوا کرد، سنت پیغمبر را به پا داشت، و فتنه و آشوب را به عقب انداخت، پاکدامن و بدون عیب از جهان رفت، نکویی خلافت را دریافت و از شر آن پیشی گرفت، خدای بزرگ را اطاعت نمود و آنطور که لازم بود از خدا می ترسید، افسوس که او از دنیا کوچ کرد و مردم را در راههای مختلف باز گذاشت، و حالا نه بیخبران در آن راهها می توانند راه یابند و نه هدایت شدگان می توانند در آن یقین داشته باشند».<sup>[53]</sup>

---

[1] رجوع شود به کتابهای شرح زندگانی خلیفه دوم، اثر شبلی و سیمای صادق فاروق اعظم اثر ملا عبدالله احمدیان و فاروق اعظم اثر هیکل و تاریخ الکامل ابن اثیر و تاریخ ابن جوزی و دیگر کتب تاریخ (مترجم)

[2] روح اسلام ص 123 آستان قدس رضوی 1366 (مترجم)

[3] البدایه و النهایه ج 7 ص 67

[4] البدایه و النهایه ج 7 ص 18-19 ابن اسحاق فرماندهی ابوعبیده را مربوط به حادثه محاصره دمشق دانسته است. هرکدام که صحیح باشد دلالت بر حساس بودن اوضاع دارد.

[5] قاضی ابویسف کتاب الخراج ص 87 و تاریخ طبری ص 2527 شاید هم غزل خالد بخاطر بعضی از تصرفات خالد بوده که سیدنا عمر راضی نبوده است. بهر حال جای هرگونه اجتهاد است. در روایت آمده که سیدنا عمر رضی الله عنه به حکام و فرماندهان ولایات نوشت: خالد را بدان جهت معزول نساخته ام که از دستورات من تخلف کرده و یا به امانت خیانت نموده است بلکه عزل وی به این سبب بوده که مردم در این اندیشه اند که پیروزی و شکست اسلام بسته به وجود اوست، و این موجب کبر و غرور خواهد شد مسلمانان باید بدانند که همه چیز در مشیت خداست اگر پیروز می شویم خواست خداست و اگر شکست می خوریم تعلق و اراده او بر آن است. (تاریخ طبری ص 2528) - برای تحلیل مفصل این حادثه به کتاب «خالد بن ولید» نوشته استاد صادق عرجون، چاپ سوم، دار سعودی 1981 مراجعه کنید.

[6] ابن جوزی: سیره عمر بن الخطاب، ص 86 چاپ مصر 1331 هـ.

[7] البدایه والنهایه ج 7 ص 56 - طبری ص 2402

[8] ابن کثیر ج 7 ص 60

[9] بغوی از ابو عثمان النهدی روایت کرده است.

[10] روح اسلام ص 256-257 انتشارات آستان قدس رضوی 1366

[11] تاریخ عرب و اسلام ص 32، ترجمه فخر داعی گیلانی، انتشارات گنجینه 1366 چاپ سوم

[12] تاریخ عرب و اسلام ص 48-49 انتشارات گنجینه 1366 چاپ سوم

[13] تعبیر صحیحتر واژه «امیر المومنین» یا خلیفه می باشد. (مولف)

[14] ANNALS OF رضی الله عنه H صلی الله علیه وسلم و ARLY CALIPHA رضی الله عنه صلی الله علیه وسلم Op.ci, رضی الله عنه p.283.

[15] خاتم النبیین، اثر پرفسور عباس شوشتری مهرین ص 434 چاپ چهارم 1362 موسسه عطایی (مترجم)

[16] رجوع کنید به بدایه و النهایه ج 7 تاریخ کامل ابن اثیر ج 3 فتوح البلدان، بلاذری و کتاب عمر بن خطاب اثر علی طنطاوی و ناجی طنطاوی. قوی ترین کتاب در این موضوع کتاب الفاروق» نوشته علامه شبلی نعمانی متوفی 1332 هـ است که به فارسی نیز ترجمه شده است.

[17] قصص 26

[18] تاریخ کامل ابن اثیر ج 3 ص 55-56

[19] از سیدنا عمر نقل شده که گفت: تا علی هست من کسی را شایسته قضاوت نمی بینم. (مترجم به نقل از کتاب علی از زبان عمر)

[20] ابن عبدالبر، الاستیعاب ص 2015

[21] قاضی نور الله شوشتری مجالس المومنین و ابوالقاسم قمی المسالك شرح الشرائع (هر دو از دانشمندان معروف شیعه هستند)

[22] شهری است نزدیک همدان

[23] عده ای از مورخان مانند بلاذری در فتوح البلدان این مطلب را ذکر کرده اند اما عده ای دیگر تصریح می دارند که درفش کاویانی، پیش از این در جنگ قادسیه بدست مسلمین افتاده بود. (مترجم)

[24] دینوری، اخباء الطوال، ترجمه فارسی، ص 168 و کتب دیگر (مترجم)

[25] تلخیص از کتب تاریخ

[26] نهج البلاغه معتبرترین کتاب شیعه است. حتی برخی گفته اند نهج البلاغه از کلام بشر فزونتر و از کلام خدا فروتر است (کتاب بیست و پنج سال سکوت علی ص 39) مترجم

[27] نهج البلاغه فیض الاسلام خطبه 145 و صبحی صالح خطبه 146

[28] نهج البلاغه صبحی صالح خطبه 133 و فیض الاسلام خطبه 134

[29] برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به کتبهای تاریخ کامل ج 3 ص 399-402 تاریخ طبری ص 2402 و یعقوبی ص 167 البدایه و النهایه ج 7 ص 55

[30] نام شهری است در شام، جنوب دمشق

[31] اقتباس از کتاب سیرت عمر بن خطاب اثر ابن جوزی

[32] البدایه و النهایه ج 7 ص 59-60

[33] شهری است در کنار دریای احمر، در آخرین نقطه مرزی حجاز و آغاز حدود شام واقع است. (معجم البلدان، حموی) مترجم

[34] طببری ج 4 ص 203-204

[35] کنز العمال ج 7 ص 105 و الاصابه ج 1 ص 133

[36] الاصابه ج 1 ص 106/ به کتاب گنجینه داستانهای آموزنده اثر همین مترجم مراجعه شود

[37] ابو یوسف، کتاب الخراج، ص 24-25 مصر چاپ اول 1302 هـ

[38] ابن سعد، الطبقات الکبری

[39] سید امیر علی مورخ معروف شیعه می نویسد: «آن زمامدار بزرگ یعنی عمی اعتمادی که در خلافت خود به شخص حضرت علی داشت تا این حد بود که هر وقت به خارج سفر می کرد او را در مدینه کفیل یا قائم مقام خودش تعیین می نمود.» تاریخ عرب و اسلام ص 54 (مترجم)

[40] ترجمه فارسی الفاروق ج 2 ص 372-374 چاپ پاکستان بحث مفصل پیرامون این ازدواج و دلایل علمی، تاریخی و کلامی آن در کتاب «باقیات صالحات ترجمه آیات بینات» تالیف نواب محسن الملک مهدی علی ج 1 ص 186-211 آمده است.

[41] البدایه و النهایه ج 7 ص 331-332 (مروج الذهب فارسی ج 2 ص 67 چاپ چهارم 1370 هـ و کتاب شیعه کیست و تشیع چیست؟ تالیف محمد جواد مغنیه چاپ چهارم تهران 1361 هـ اعلام الوری، طببری ص 203، ارشاد مفید ص 186 تاریخ یعقوبی ج 2 ص 213 مقاتل الطالبین ابی الفرج اصفهانی ص 142 کشف الغمه اردبیلی ج 2 ص 64 جلاء عیون مجلسی 582 م نیز حضرت حسن و حسین و زین العابدین و موسی کاظم فرزندان خود را بنام عمر نامگذاری کردند به کتب فوق که معروفترین کتب شیعه می باشند مراجعه کنید.)

[42] امان شیعه از گذاشتن نام دشمن بر فرزندان خود نهی کرده اند و دستور داده اند که این چنین نامها را عوض کنند. (وسایل الشیعه ج 15 ص 123 و تولى و تبرى ص 56 نوشته هیأت تحریریه موسسه در راه حق. مترجم

[43] برای تفصیل بیشتر مراجعه کنید به رساله دیگر مولف «القرن الخامس عشر الهجرى الجديد فى ضوء التاريخ و الواقع» ص 7-10 چاپ ندوة العلماء الهند

[44] لباس کلاه دار از پیراهن و بارانی و غیره (مترجم به نقل از فرهنگ بزرگ جامع نوین)

[45] ابن سعد، طبقات ج 1 ص 252\*253 و کتب تاریخ

[46] اسد الغابه ج 4 ص 47

[47] ابن سعد ج 1 ص 244

[48] A SHOR رضی الله عنه HIS رضی الله عنه ORY OF رضی الله عنه SARAC صلی الله علیه وسلم NS P P.43-44

بطرس بستانی نویسنده مسیحی می نویسد: علت شهادت عمر آن نیست که عموم مورخین نوشته اند، بلکه غیر مسلمین این غلام را به قتل وی گماشته بودند، به گمان اینکه بعد از مرگ وی قدرت اسلام تضعیف می شود و حکومت اسلام پایان می یابد. (دائرة المعارف ج 2 ص 230 در شرح زندگی ابولؤلؤ)

[49] روح اسلام ص 46 انتشارات آستان قدس 1366ه)

[50] همان منبع ص 259

[51] مسند امام احمد بن حنبل، مسند علی بن ابی طالب رضی الله عنه

[52] سید احمد زینی دحلان، الفتوحات الاسلامیه ج 2 ص 429 چاپ دوم 1311 هـ مکه مکرمه

[53] نهج البلاغه، شرح فیض الاسلام، ص 72 خطبه 219 و شرح مصطفی زمانی ص 551 خطبه 221 صبحی صالح؛ عبارت داخل کروش از سوی مترجم افزوده شده است.